



هستی‌شناسی معرفت از منظر صدرا

صدرا بر ویژگی خاص معرفت یعنی تجرّد تأکید و اصرار دارد بدون تجرّد از ماده و محدودیت‌های آن هیچ معرفتی حتی ادراکات حسی تحقق نمی‌یابد. تجرّد نیز مترتب بر مراتب وجودی، تجرّد مثالی و عقلی است.

صدرا بر ویژگی خاص معرفت یعنی تجرّد تأکید و اصرار دارد بدون تجرّد از ماده و محدودیت‌های آن هیچ معرفتی حتی ادراکات حسی تحقق نمی‌یابد. تجرّد نیز مترتب بر مراتب وجودی، تجرّد مثالی و عقلی است.

به گزارش خبرنگار مهر، متن زیر یادداشتی است از علی نیکوکار، پژوهشگر فلسفه درباره هستی‌شناسی معرفت از منظر صدرا که در ادامه می‌خوانید؛

معرفت‌شناسی را از دو حیث در فلسفه اسلامی بررسی کرده‌اند؛ هستی‌شناسی معرفت، اینکه علم چیست؟ ماده است یا مجرد، و دیگری جنبه حکایت‌گری معرفت می‌باشد؛ اینکه صادق است یا موجه، منابع معرفت و...، که در مکاتب غربی به جنبه دوم بسیار پرداخته‌اند.

معرفت‌شناسی با دو روش متفاوت از دو نقطه آغاز می‌شود، نخست روشی که با شک و تردید در معرفت آغاز می‌شود، که منسوب به دکارت است. روش دوم ابتدا از چیستی معرفت می‌پرسد؛ معرفت‌شناسان معاصر بدین روش عمل می‌کنند. این روش در آثار برخی فلاسفه یونان مانند ارسطو و افلاطون و همچنین حکمای اسلامی از جمله ملاصدرا برقرار است.

رویکردهای متفکران مسلمان در تعریف معرفت یا علم متفاوت است. یک رویکرد معتقد است، علم امر بدیهی و بی‌نیاز از تعریف است. رویکرد دیگر مفهوم علم را بر خلاف حقیقت آن نظری دانسته و تعریف آن را دشوار، و رویکرد سوم نیز حقیقت و کنه علم را همانند وجود غیرقابل تعریف دانسته، اما مفهوم علم را نظری و تعریف آن را ممکن دانسته است.

صدرا چون علم را از سنخ وجود می‌داند؛ دانست نه ماهیت تا بتوان آنرا با عناصر جنس و فصل تعریف کرد، تعریف آن را ناممکن می‌داند. صدرا از همان دلایلی که برای امتناع تعریف وجود سخن گفته از امتناع تعریف علم نیز سخن گفته است، که بصورت خلاصه لوازم و نتایج این نظر را ذکر می‌کنیم:

۱- حقیقتی که وجود و ماهیتش یکی است. قابل تعریف منطقی نیست.

۲- چون علم از سنخ وجود است، بنابراین احکام وجود بر علم جاری و صادق است.

۳- علم همانند وجود، روشن‌ترین و شناخته شده‌ترین امر است، هرکس در درون خود علم را می‌داند و آن را با هیچ چیز دیگری اشتباه نمی‌کند. در حالی که شرط تعریف، اجلی، اعرف و اظهر بودن معرفت از معرفت است.

۴- از نظر صدرا علم عبارت است از وجود شیء مجرد، یعنی علم وجودی است که خواص ماده از آن گرفته شده باشد. یعنی علم همان وجود است که البته ویژگی تجرّد برای آن محفوظ است.

۵- مراد از علم همان صورت مجردی است که از موجود بدست می‌آید. این تجرّد در هر کدام از صورت و صاحب صورت برقرار است، صورت معلوم محسوس از اصل ماده، صورت معلوم متخیل از اصل ماده و نیز از وضع، صورت معلوم معقول هم از ماده و هم از وضع و هم از مقدار آن، عاری و مجرد است.

نکته حائز اهمیت در نظر صدرا، مقصود از واژه صورت به معنای فعلیت یک استعداد و قوه است. یعنی آنچه در ذهن عالم می‌آید، صور منطبع در ذهن نیست، بلکه فعلیتی است که سهمی از وجود معلوم دارد.

نظام هستی‌شناسی صدراپی، بر حرکت جوهری و سیر ارتقایی در عوامل هستی بنا نهاده شده است، که علم هم مشمول آن اصل است. یعنی علم با حرکت ارتقایی عالم به مرتبه تجرّدی برتر حاصل می‌گردد نه با تجرّد و انتزاع

صدرا همواره بر ویژگی خاص معرفت یعنی تجرد تأکید دارد و اصرار دارد بدون تجرد از ماده و محدودیت می‌گذرد؛ های آن هیچ معرفتی حتی ادراکات حسی تحقق نمی‌یابد. تجرد نیز مترتب بر مراتب وجودی، تجرد مثالی و عقلی است.

لازم به ذکر است از نظر صدرا، تاثیر و تأثر فیزیکی دستگاه ادراک در محدوده علت اعدادی اندیشه فرار می‌گذرد؛ گیرد نه در محور حقیقت آن، و فقط در بخشی از ادراک محسوسات سهم فیزیکی علت اعدادی می‌گذرد؛ باشد وگرنه در ادراک حقیقت و همچنین علم شهودی یا احساس باطنی هیچ سهمی برای ماده و مادی قائل نیست. پس تحقق ادراک از صور ادراکی با تجرد محقق می‌گردد و این وجود صورت به معنای فعلیت، با ارتقای نفس به مرتبه تجردی آن "صورت" ادراک محقق می‌گردد. نکته قابل توجه دیگر اینکه، صدرا به صراحت صورت به معنای ماهیت حاضر در ذهن را از مرتبه علم بودن ساقط دانسته، و تنها در صورت برقراری تجرد در آن است که شایسته علم نامیده شدن می‌داند.

سخن آخر اینکه، صدرا معرفت را به وجودی تعریف کرده است که بدون حضور و بدون تجرد تحقق یافتنی نیست، چون علم از سنخ وجود است، و نفس نیز، حقیقتی مجرد است که تنها با تجرد است که تحصیل ادراک میسر می‌شود. پس علم لقاء نفس عالم با هستی اشیا و رسیدن نفس به حضور وجود مجرد معلوم است. لذا تحقق علم مشروط به حضور و تجرد است، از سوی دیگر مادیات از حضور برای همدیگر و حتی برای خود محرومند، زیرا از تجرد برخوردار نیستند.

مسئله مهمی که در معرفت شناسی مطرح می‌باشد، رابطه بین موجود ذهنی و موجود خارجی- ایدالیسم و رئالیسم- عین و ذهن- آدم و عالم و... می‌باشد، که حکمای اسلامی چهار فرض برای آن برشمرده‌اند و فقط یک فرض را صحیح دانسته‌اند:

۱- فرض اول اینکه بین موجود ذهنی و موجود خارجی هیچگونه رابطه‌ای نیست، در این صورت علم هویت خود را که همانا نشان دادن جهان خارج است، از دست می‌دهد؛ دهد، که به معنای تأیید جهل مطلق است.

۲- فرض دوم از رابطه این دو سخن می‌گوید، که دو حالت در آن قابل تصور است:

۳- این رابطه از سنخ "وجود" است یا خیر؟ اگر از سنخ "وجود" می‌باشد:

۴- آیا از سنخ وجود خارجی است یا وجود ذهنی؟ حکما بر هر دو حالت اشکال وارد کرده‌اند، بدلیل عدم تبدیل وجود خارجی به ذهنی و برعکس، چراکه عالم خارج عین منشأیبت آثار است، درحالیکه جهان ذهن، جهان عدم آثار خارجی است.

لذا رابطه موجود خارجی و موجود ذهنی از غیر سنخ وجود است و آن چیزی غیر از "ماهیت" نیست، یعنی چیزی که در ذات خود نه خارجی است و نه ذهنی، لذا هم می‌تواند خارجی باشد و هم ذهنی. با توجه به آنچه ذکر شد، ماهیات در عوالم مختلف، متناسب با نحوه وجودی آن عوالم، ظهور و بروز دارند، این نکته لازم به ذکر است که، اگرچه ماهیات در عوالم مختلف دارای ظهورات گوناگونی است، ولی در عین حال، از یک ذات و حقیقت واحد برخوردار است. به همین سبب، ماهیات در عالم خارج و عالم ذهن، دارای دو نحوه وجود هستند: ۱- وجود خارجی ماهیت ۲- وجود ذهنی ماهیت. لذا تفاوت در نحوه وجود ماهیات در دو عالم ذهن و خارج می‌باشد؛ باشد، نه خود ماهیات، که منجر به عدم امکان علم (مطابقت با واقع) شود.

حکیم ملا صدرا نظریه دقیق و ابتکاری خود را در مورد اختلاف میان موجود خارجی و موجود ذهنی اینگونه بیان می‌کند: همانگونه که وجود منبسط و فیض مقدس رحمانی خداوند، با حداکثر شدت وجودی، بر اساس همه ظرفیت ماهیات بر آنها گسترده و در خارج متحد است، اشراق نفس ناطقه، که همان وجود منبسط ذهنی است، همچون وجود منبسط مقدس رحمانی نیز بر اساس "ظرفیت وجودی انسان" بر ماهیات ذهنی گسترده و با آنها در ذهن متحد است.

نتیجه مهم دیگر اینکه، چون علم و ادراک درجه و نحوه‌ای از "وجود" است، و با ماهیات در ذهن متحد و بر آنها گسترده است، ناچار می‌بایست پذیرفت عالم و معلوم متحدند.

نکته مهم آخر اینکه، علت عدم مطابقت ادراک انسان با نفس الامر یا وجود خارجی اشیا، نه نحوه وجود ماهیات در ذهن و خارج، چراکه ماهیت موجود در ذهن "همان" ماهیت موجود در خارج است، بلکه کاستی در ظرفیت وجودی انسان یا اشراق نفس ناطقه انسان می‌باشد؛² که تشعشعات آن روی ماهیات ذهنی گسترده و با آنها متحد و با ماهیات عالم خارج متحد می‌شود.

به عبارتی دیگر، وصول به واقعیت موجودات خارجی برای انسان به ظرفیت، اشراق نفس ناطقه از وجود، برای گسترانیدن آن بر ماهیات ذهنی باز می‌گردد؛³ که حد کمال اشراق نفس ناطقه از وجود منجر به انطباق ادراک با وجود خارجی اشیا می‌باشد.

باز به عبارتی دیگر، همانگونه که بیان شد، ماهیات بر اساس نحوه و درجه وجودی آن عالم، ظاهر و متجلی می‌گردند؛⁴ ماهیات در ذهن نیز، بر اساس نحوه و درجه وجودی آن انسان، ظاهر و متجلی می‌گردد و چون ظهور ماهیات در عالم خارج با بهرمندی از حداکثر ظرفیت وجودی می‌باشد؛⁵ انطباق با آن نیز می‌بایست، با حداکثر ظرفیت وجودی انسان باشد.

از دیدگاه حکما و عرفای اسلامی نفس الامر یا واقعیت عالم، دارای چنان وسعت و عظمت و هیبتی است که هیچگاه در دایره محدود وجود ماده و شئون آن نمی‌گنجد؛⁶ به همین دلیل بیشتر مسائل فلسفه اولی، مربوط به "امور عامه" می‌باشد؛⁷ و پس از آن، مسائل مربوط به ذات و صفات و خداوند مطرح می‌شود که آن را "الهیات به معنی اخص" می‌خوانند، و مباحث مربوط به جسمانیات را تحت عنوان "طبیعیات" مورد بحث قرار می‌دهند.

منابع:

معرفت شناسی در قرآن، جوادی آملی،

هستی شناسی معرفت، خسروپناه،

قواعد کلی فلسفه اسلامی، دینانی،

اسفار، حکیم صدرا